

فرهنگ انسان گرا در فرایند رشد و توسعه (انسان گرایی علمی)

زندگی جاوید بیشتر متعاقب قدرتمند و ثروتمند شدن قوت وریشه میگیرد . اگر نقت کرده باشید افراد پای بند مذهب همینکه ثروت آنها از حد متعارف فرونی گرفت بهانکار خداوند که در عین حال بنظرشان نوعی تجده هم می آید دست می زنند و تمام قدرتها را درپول متمرکز میدانند و جالب ایست که مرگ هیچ ثروتمندی ثروتمند دیگر را متنبه نمی سازد زیرا برای او ضرب المثل مشهور مرگ برای عسایه حق است نفوذی جاودانه دارد و من و شما بارها طنین آوای قدیمی که ناگهان بانگی برآمد خواجه رفت را با درگذشت موجودی شنیده ایم ، مثل اینکه واقعه ای غیرمنتظر اتفاق افتاده است ، بله خواجه میمیرد ولی چه سود که خواجه دیگر عبرت نمیگیرد و فرهنگی پیشرو به او نیاموخته که مرگ واقعیتی محتوم است ، لاجرم با افزون طبی و حراس بی امان خود زمینه يك زندگی ابدی را با پول تدارک می بیند - این همان جادوی شحیبی است که هرواقعیتی جز واقعیت موهوم خود را غیر حقیقی جلوه گر می سازد و سهولت آنرا نفی میکند و بیشتر بلایا و جنایات و جنکها و قحطی ها خشونت ها از همین واقعیت موهوم ، جاودانه زیستن ریشه میگیرد که این توهم را فقط و فقط تراکم پول القا می کند و این تراکم را سیستم سرمایه داری برای هر فردی طبیعی و برحق میدانند و سیستم سوسیالیسم برای دولت های خود ضروری می پندارد - این دو سیستم حاکم بر جهان که روزی تضاد آنها امیدواری شگرفی برای واقع بینان جهان بوجود آورده بود و نوید سیستم جدیدی را میداد ، اکنون در پناه تر همزیستی مآلست آمیز که در واقع مضمونی جز توطئه گری منعت خیز ندارد ، تضادهای مزایای را نبوده انگاشته و بصورت متحدان يك سیستمی درآمده اند - مصالحه اخیر زاکاروف دانشمند عالیقدر شوروی که جنجالی بپا کرده راستی درخور مطالعه و دقت است ، او با تعجب میگوید «سوسیالیسم در کشور ما با تمرکز بی سابقه قدرت اقتصادی و درجه بالای انحصار انسان را بحیرت می اندازد و در حقیقت چیز تازه ای نیست جز نهائی ترین شکل تکامل یافته کاپیتالیسم ، درست مثل آنچه در آمریکا و اروپای غربی دیده میشود با این تفاوت که درجه انحصار در ما بسیار بالاتر است ، پس جای تعجب نیست اگر ماهم از جهت کثی دارای همان مشکلات جهان سرمایه داری چون از خود بیگانگی (Alénation)

زاکاروف درست میگوید ، چون اگر انحصار بعنت سلب نمودن آزادی مضموم است چه فرق میکند که دولت انحصارچی باشد ، یا افراد و در هر صورت چیزی که از بین می رود «آزادی» است .

آنچه مایه تاسف است ظهور نوعی حالت از خود بیگانگی و اراده باختگی و بقول زاکاروف تمهکاری است که درمیان هر دو گروه مردم چه کاپیتالیست و چه سوسیالیست بروز کرده است و نمادی (سمبل) چون انسان فنی پدید آورده که بخاطر افزایش سود و تراکم پول و در نتیجه تحقق بخشیدن به زندگی جاوید بشریت را تالاب پرتگاه نابودی و فنا گشاند و چیزی نمانده است که انقراض بشریت را اعلام نماید - اینست که انسانهای آزارمنش (Anthrope) یعنی آنها که نقطه مقابل انسان فنی قرار دارند و تکنولوژی آنان را بخندم نگرفته و دارای اراده ای آزاد میباشند و لاجرم خلاق و آفریننده هم هستند و زاکاروف و امثال او را میتوان نمونه هایی از آن دانست بچاره جوئی برخاسته اند و زنهاری که ماشینهای الکترونیک موسه فنی ماساچوست (M-i-T) درباره نابودی بشر داده اند قبول نموده و آنرا توهینی به اندیشه آدمی دانسته اند و بدون اینکه از اهمیت آن غافل بمانند درصد چاره برآمده اند و دریافته اند که علت این فاجعه احتمالی عدم توازن

اغلب مصائبی که از لحاظ سیاسی و اجتماعی متحمل میشوید ناشی از « اراده » خود شماست فقط تصمیم بگیرید و بخود شجاعت تغییر آنها را بدهید ، شما میتوانید بطریقی دیگر و بشیوه ای عاقلانه زیست کنید ، اگر در اندیشه چنان حیاتی باشید - شما از نیروی اراده خویش آگاه نیستید - (افلاطون) .

آموزشی و پرورش بزرگترین صنعت است و باید در يك کشور پیشرفته بزرگترین صنعت بشود .
(دنیس گابور برنده جایزه نوبل فیزیک ۱۹۷۲)

اگر يك جامعه آزاد قادر نباشد بكمك فقرا بشتاید هرگز نخواهد نوابست آنهایی را که غنی هستند نجات دهد - (جان - اف - کندی) .

دنیا متدرجاً به این نتیجه میرسد که مقاصد او نباید اسیر ترسهای او باشد ، بلکه برعکس این مقاصد را میتوان با امید و آرزو شکل بندی کرد - (هنری کسینجر وزیر خارجه آمریکا) .

بکسره دست برداشتن از اقتصاد آزاد نابخردانه است ، قواعد اقتصادی باید در آینده بوسیله معیارهای اجتماعی تعدیل گردد - نباید گذاشت که مغز میوه با پوست آن بدور افکنده شود - (دنیس گابور) .

در بحث گذشته سخن از انسان و اراده اش بود و راستی اگر این اراده آزاد باشد انسان قادرست خود را تا جایی که در وهم نیاید بگسترده و در قه آفرینندگی و ابدیت جاودانه زیست کند هر چند که عناصر ترکیب کننده جشش تلاشی و نابود کرده ، زیرا آنکس که اراده اش آزاد بود هرآنچه خلاق است و اثر خلاقه يك فرد اجتماعی پدیده ایست که بنا و بقای جامعه بر آن استوار میگردد و همینکه بارقه اندیشه يك فرد در پیاختن پیاختنهای بکار آمدن ، زندگی جاوید او از همان لحظه آغاز میشود ، چون آنچه بعضی از شما خواننده و اندیشه های سازنده آنست و چیزی که گذراست همین پیکر آسیب پذیر ماست . - حالا اگر این اراده بعلى سلب یا فلج گردید ناگهان انسان از اوج خداوندگاری و بی نهایت بحضیض صفر و عبودیت سقوط میکند - همانگونه اکنون انسان فنی (Cybernanthrope) با تفویض اراده خود بشایشین درون حضیض نکبت سرفگون شده است و بشریت را تا جایی گشاند که بر حسب اعلان ماشینهای الکترونیک موسه (M-i-T) تا یکصد سال دیگر چنانچه رشد و توسعه بهمین منوال و در همین سیستم سیاسی و اقتصادی امروز ادامه یابد انسان میان دود و ابخره و کثافت زائده های صنعتی جان خواهد سرد - این زنهار را انسان فنی چون وحی منزل پنداشته و بشریت را برای مرگی مخوف آماده میکند ، بدلیل آنکه نه فقط از میزان رشد و توسعه چیزی نکاسته بلکه دوچندان بر آن افزوده است و کارخانه جات تولیدی و وسائل فنی جدیدی ابداع نموده که بمراتب آب و هوا و خاک را بیشتر آلوده میکند - چرا چنین میکند ؟ بدیهی است ، چون سود بیشتر می جوید و این پدیده جادوگر است و برای او رفاه ، آسایش ، حیثیت ، شرف ، علم و هر چیزی که خواسته فراهم آورده است ، پس طبیعی است که بهیزان آن باید بیفزاید ، حالا اگر چنین افزایشی مرگ او را تسریع کند حرفی دیگر است که البته برایش قابل قبول نمی باشد و جان کلام هم همین جاست چون او نمی پندارد جان خود را از کف میدهد زیرا پول و قدرت را بطنه ای کاذب بین انسان و ابدیت برقرار میکند که سهولت گسستی نیست و انگیزه

در عوامل رشد و توسعه است و همانطور که در بحث پیشین اشاره نمودیم اگر رشد و توسعه اقتصادی امروز را در هیئت يك انسان زنده مجسم نمائیم موجودی در پیش چشم خود خواهیم یافت که دارای بینی بندنی بطول يك متر و چشمی ریز باندازه يك نخود و گوشی دراز چون گوش حمار و گردنی به باریکی سیم تلگراف بروی دویای بلند و کوتاه ششپان در حرکت است - این موجود کره‌المنظر که مبتلا بمرض رشد ناموزون است اگر یکی از غده او جراحی شود سلامتی خود را بازخواهد یافت و کراهت او بوجاهت تبدیل خواهد شد - اسان آزاد متش مرض را شناخته و غده فاسد را یافته است و معاهده میکند در مرحله اول زشتی منظر این موجود کره را بجهانیان نشان دهد - زیرا اگر زشتی مخصوص نگردد بر طرف کردن زشتی کاری عبث خواهد بود و سپس در مرحله دوم بجراحی و اصلاح دست زند - این غده بلاخیز و فاسد فرهنگ است که بر اثر فساد در روند رشد و توسعه همطراز عوامل دیگر رشد نکرده است و عدم رشد آن نه فقط مسائل فرهنگی واقعی را بسط و توسعه نداده ، بلکه متابولیسم رشد و توسعه را دگرگون کرده است . بنحویکه تکنولوژی مانند بینی همان موجود فرضی رشدی نامتناسب کرده و فرهنگ انسان‌گرا همانند کردن مریض فوق‌العاده ضعیف و ناپایدار مانده و بالاخره درآمد که ناشی از تولید وانگیزه سودجویی افراط است .

(۳۰۰۰ میلیارد دلار تولید ناخالص ملی جهان) مانند گوش همان انسان خیالی رشدی عظیم کرده است و همه بر روی هم حرکتی بیمارگونه دارند که اگر بیماری مداوا نگردد ، مرگی زودرس همچنانکه موسسه (M-i-T) پیش بینی کرده است بشریت را تهدید می‌کند - ببینیم این فرهنگی که بنساز گرائیده و اینهمه دگرگونی بیمارگونه بوجود آورده چیست - فرهنگی که انسان را در کره ماه فرود آورده و در دانش پزشکی آتقدر پیش رفته که موفق به تفکیک ژنها شده و در راه ساختن انسان باخواه می‌باشد و برای آموختن بجز مدارس و دانشگاههای بزرگ ، مستقل فنی چون ، رادیو ، تلویزیون ، ضبط صوت ، ماهواره ، نوارهای ویدئو ، میکرو فیلم و دیگر وسائل سمعی و بصری را ابداع نموده است و آتقدر دانشمند و متفکر و مخترع پروریده که اکنون ۹۰٪ دانشمندان و مخترعان تاریخ بشریت در زمان ما زندگی میکنند (گزارش کمیسیون بین‌المللی رشد و توسعه آموزش و پرورش یونسکو) چنین فرهنگی قاعدتا نباید در روند رشد و توسعه عقیده افتاده باشد - درست است ، درین بعد فرهنگ بطور اعم رشدی نامتناسب کرده اما باید دانست که فرهنگ هم چون انسان دوبعد دارد يك بعد اصلی و يك بعد فرعی ، بعد فرعی خود ابعاد مختلفی دارد که همه بچشم دیده میشوند ولی بعد اصلی اصلا قابل رویت نیست - بعد قابل رویت همانطور که بظاهر آن در بالا اشاره شد ، مدارس ، دانشگاهها ، عدد فارغ‌التحصیلان و دانشمندان در هر رشته همدوش سایر عوامل رشد ترقی عظیم کرده است - اما بعد اصلی که قابل رویت نیست و مربوط به جوهر آدمی و حیوانیت و فلسفه و اخلاق و حیات می‌باشد و غرض از فرهنگ هم جز اینها نیست بکنی را کد مانده است - این بعد بقدری عظمت و عمق دارد که اگر از آن بهره‌وری کامل کردیم انسان را تا ابدیت گسترش میدهد و چنانچه را کد بماند همچنانکه تولید است انسان را تا حیوانی درنده سقوط میدهد - متأسفانه این بعد بعدی را کد نگه‌داشته شده و طبیعتا بنساز گرائیده و بنساز روی تمام مظاهر زندگی انسان این عصر اثراتی مسموم کننده و تخدیر آور گذاشته است بنحوی که امروز انحطاط در شئون مختلف بیش از کمال بدیده مردم صاحب نظر می‌آید و اگر به بیان تمدن نگاه کنیم ، زبان بشریت بارقمی درشت جلوه گر است . این بعد دوم همانطور که اشاره شد قابل رویت نیست و شناساندن آنهم درین مختصر به تفصیل میسر نمی‌باشد ، اجمالا برای اینکه خواننده عزیز سررشته‌ای بدست داشته باشد باختصار از فرهنگ بطور اعم تعریفی مجمل آنطور که منظور را برساند مینمایم ، و همین تعریف بعد اصلی یا بعد دوم فرهنگ را کما بیش نشان خواهد داد - فرهنگ در واقع مظاهر مختلف تجلی آگاهی و غلبه انسان بر طبیعت پیدا و طبیعت ناپیدای درون خویش است .

طبیعت پیدا همانست که بچشم آنرا می‌بینیم و در آن زندگی میکنیم و طبیعت ناپیدا ، دنیای درون و غرائز سرکش ماست که بهمان عظمت طبیعت بیرون است ، حتی بقرابت عظیمتر - درجه تمدن يك قوم را از میزان وسعت فرهنگ آن قوم میتوان سنجید یعنی تا چه حد افراد آن بر این دو طبیعت غلبه پیدا کرده‌اند و ملتی واقعا متمدن بمعنی کلمه است که برین دو طبیعت یکسان

غلبه کرده باشد - میزان غلبه بر طبیعت پیدا از ترقی سطح تکنولوژی و وسائل آسایش و رفاهی که برای «جسم» آدمی ابداع و اکتشاف گردیده معلوم میشود - و میزان غلبه بر طبیعت ناپیدا از درجه تسلط آدمی بر غرائز حیوانی خویش و کوششی که برای اعتلای «روح» خود مینماید معلوم میگردد و مظاهر این کوشش قدرت اجرای قوانین و غنای ادبیات و هنر و فلسفه و احترام به آزادی خود و آزادی تمام ملل دنیا و بالاخره نزاکت و مهدردی انسانها نسبت بیکدیگر است .

- تمدن واقعی برقراری نوعی توازن بین تسلط برین دو طبیعت پیدا و ناپیدا است - پس بیک نظر میتوان فهمید که بعضی از ملل عالم بخلاف تسلط کاملی که بر طبیعت ظاهر دارند و داشتن تکنولوژی پیشرفته دلیل این تسلط است متأسفانه نمیتوان بر آنها نام متمدن نهاد چون بر طبیعت ناپیدا یعنی دنیای درون خود کمترین تسلطی ندارند و بر غرائز حیوانی خویش مانند غریزه جنگ و خون ریزی ، غریزه خشم و افزون طلبی و یا غریزه خودخواهی و سلطه آزادی دیگران بهیچ وجه چیره نگشته‌اند و درست مانند دوران اولیه زندگی زیر سیطره جهمی این غرائز شوم با شبع‌ترین وضع ممکن از ادامه حیات و زیستن آزاد سایر هموعان جلوگیری بعمل می‌آورند .

باید دانست این فرهنگی که تمدن‌ساز است و با آن درجه تمدن اقوام و ملل را میتوان اندازه گرفت مثل انسان دارای دوبعد است - امیدوارم که خوانندگان عزیز کتاب انسان يك بعدی فیلسوف آلمانی‌الصل و جنجالی دانشگاه‌های آمریکا (هاروارد - کمبیا - یس - سان دیگو) هربرت مارکوزه را خوانده باشند - او معتقد است که در جوامع قبلا از تکنولوژی بنیان شخصیت انسان روی دوبعد تن و جان استوار بود و روحیه جستجوگر و چون جراحی بر حیثیت انسانی می‌افزود ولی سیستم سرمایه‌داری که تکنولوژی را پیشرو حد توسعه داده این روحیه را بکنی از بین برده و انسان بصورت آلات و ادوات تولید و عامل مصرف برآمده است و در واقع انسان موجودی يك بعدی شده و بعد دیگر که همانا جان آدمی است و روزی اعتلای آن اعتلای انسان بود بکنی از اعتبار افتاده است . فرهنگ هم بعد دومش بکنی از اعتبار اصلی و گوئی از بین رفته است - بعد اول آن بشر را با دانش فنی امروز مجهز کرده و تکنولوژی پیشرفته را بر طبیعت غلبه داده و بیشتر نیروهای نهفته در طبیعت را استخراج کرده و صنایع آنرا استخراج نموده و رفاه و آسایش تن آدمی را در مناطقی محدود و برای افرادی معدود در حد کمال تامین کرده است - امروز هفتصد میلیون نفر با یکبار بردن پیشرفته‌ترین تکنولوژی آسایش و رفاه جسم خود را بدون تفکر و تفعل به زندگی دو میلیارد و هشتصد میلیون نفر همنوع خود که در آسایش فقر و فاقه و با درنگال هیولای گرسنگی و مرض جان میدهند فراهم نموده‌اند - اگر این مردم از بعد دوم فرهنگ یعنی فرهنگی انسان‌گرا بهره‌وری نکرده‌اند ، آنگاه تسلط و حاکمیت جسم بر بدن یا شنیدن این چنین زندگی مرگباری که بیش از دو میلیارد همنوع آنها را دربر گرفته بشوند و عکس‌العملی نشان ندهند ، اینکه بی‌اعتنا و بی‌تفاوت بر آن مینگرند و راه خود را پیش میگیرند ، باعث انحطاط و سقوط و طرد همین فرهنگ انسان‌گراست ، والا مردمی که انجمن حمایت حیوانات را تاسف و برای قطع درختان مجازات تعیین میکنند ، چطور بعقل می‌آید که میلیونها تن بعب آتش‌زا و مخرب مثل نقل و نبات بر سر مردمی فرو ریزند که گناهشان فقط آزاد زیستن است و با میلیونها درخت تنومند بارور را با آتش کشتند چون پناهگاه مردمی هستند که از توحش هموعان متمدن‌نمای خود بآنها پناه برده‌اند - آیا به این حرکات چه اسمی جز دیوانگی می‌توانید بدهید ؟ مسلم این کار آدم عاقل نیست و کار کسی است که در لحظاتی معین عقل خود را از دست میدهد و با اصطلاح مبتلا به جنون ادواری است و گرفته این قتل‌عام عجیب انسانها و قطع و قبیح جنگها و از آن طرف انجمن حمایت حیوانات و صدور شناسنامه برای درختان دیگر از تناقض گذشته و چیزی است که فقط نام جنون بآن میتوان داد .

- این جنون در تمام شئون زندگی انسانهای متمدن نما ولی وحشی‌سیرت بچشم میخورد - آیا این جنون نیست که انسان آتقدر سطح تولید غیر ضروری را بالا برد که در میان کثافت و نبود و ابخره کارخانه‌های تولیدی خسوف و فرزندان و هموعانش را مدفون کند ؟

بزرگترین اثر آگاهی و غلبه انسان بر طبیعت درونی خود که نتیجه

حسی آموزش فرهنگ انسان گرامت تسلط برغرائز حیوانی واجتباب ازجنگ
وتجاوز وختوت و سلب آزادی همنوعان است وچنان ارتباطی میان بنی نوع
آدم بوجود می آید که دیگر ملیت ومذهب وتزاد مایه اختلاف نمیشود ومرزهای
جغرافیایی بتدریج اهمیت خودرا از دست میدهند وبالاخره اثر غائی ونهائی
این آگاهی وعلیه بر طبیعت درون وقوف علمی برمساله مرگ وحیات است که
هر دو مساله بطریق علمی مطرح میشود واز زوایا خرائی پیراسته میگردد و
زندگی جاوید بهمان نحوه که در ابتدای مقال اشاره رفت با شرکت در بنیاد
وبقای جامعه تحقق می یابد واستنباط میشود که جامعه میماند وانسان میمیرد
چون سلولهای آدمی بقنا محکومند و زوال آنها قطعی است - حالا چرا این
فرهنگ انسان گرا که در حقیقت بعد دوم فرهنگ است ویا وصفی که از آن شد
میتواند گروه گشای بسیاری از مسائل بفریح آدمی باشد گسترش وانشاع نیافته
واینچنین را که ومطروحه مانده است ؟ - علت روشن وکاملا آشکار است -
چون این فرهنگ اگر اشاعه پیدا کند حاکمیت بسیاری از دول بظاهر مترقی
وبه باطن متحجر و وحشی بقسمت بزرگی از کره زمین سلب میشود و نظام
قلمی سرمایه داری بکلی درهم می نوردد واستعمار چه بصورت کهنه و چه در
کسوت نو برخواهد افتاد - البته روزگاری پس از زوال امپراطوری روم و
آغاز دوران فئودالیته در مشرق زمین درک بشری به عظمت این فرهنگ انسان گرا
وقوف حاصل کرد و اشاعه سریع مکاتب مختلف عرفانی نوبه گسترش جهانی
می داد ولی متاسفانه ظهور پدیده صنعت وسیستم سیاسی واقتصادی سرمایه داری
که لازم وملزوم یکدیگرند وعوارض ناشی از گسترش و اشاعه این سیستم یعنی
استعمار که تا امروز دامنگیر بشریت است چنین امیدی را بکلی بیداس
مبدل کرد - پس تاریخ طرد بعد دوم فرهنگ تقریبا تاریخ ظهور کاپیتالیسم
(سرمایه داری) است - واگر فرهنگ انسان گرا مورد بی اعتنائی قرار گرفت
وبکلی منسوخ گشت باین علت بود که بزرگترین مانع وسد راسودجویی تشخیص
داده شد و سود که جوهر وزوج سیستم سرمایه داری است واینهمه حرکت و
تنوع در تمام شئون مختلف زندگی پدید آورده دیگر در عرصه فرهنگ انسان گرا
رشد ونمو بر قیاس نمیگردد واین مظاهر عالی تکنولوژی که انسان در بخش
کارش نشسته باشد وبازارهای جهان را در دودقیقه کنترل کند وقادر باشد
گوشی تلفن را بردارد ویا دو کلمه سبحت میلیونها لیره یا دلار معامله کند
وبدون هیچ تمبیش شود وهمچنین گوشی تلفن را بردارد ویا مذاکره
از جنگی که کره زمین را امکان دارد زیر و رو نماید جلوگیری نماید ویا
بعکس تکمهای را فشار دهد دستور کن فیکون کردن کره خاک را صادر کند
دیگر وجود نپیدا شد ولی در عوض این ترس وحشت وانظراب که هم اکنون
دنیا را ملتهب ونگران ساخته و بشر را روز بروز از هم دور ونا آشنا کرده و
هر کسی را در لاک خود فرو برده وبث تلویزیون وینچره اطاقش محبوس نموده
است پدیده نمی آید و دیگر انسان مجبور نبود که هر ساعت شولونک غیر ضروری
بیفزاید وخود را میان دست آوردهای صنعتی وکشافات آن زنده نگذرد و
آنچه در حقیقت رابط و واسطه میان انسانها بود امواج صمیمیت وهم دردی
ومهر وعاطفه بود نه امواج بی تفاوت و خالی از احساس الکتر و مهربان
- اما نقش بزرگ سرمایه داری پنهان کردن یغماگری در پوشش
فعالیت علمی ورشد وتوسعه اقتصادی است که دلسوزانه برنگم القا می کنند
فرهنگ انسان گرا گرچه موجب اعتلای جان وشکوفائی درون میگردد اما
چون فاقد تحرك وموجب تن آسائی وکم کاری است لاجرم آهنگ رشد را
کاهش میدهد وکارائی آن هر آن متمایل بضرر میگردد - وحال آنکه چنین
نیست اینهم مثل تحریف سودجویی به آزادی و یغماگری به فعالیت تختلطیای پس
زیر کانه است - فرهنگ انسان گرا نه فقط فرد را تبیل وکم کار بار نمی آورد
بلکه او را به « اندیشیدن » عادت میدهد واندیشیدن درست است که از سرعت
آهنگ رشد میکاهد ولی فرد را بآینده نگر میخورد واز شتاب باز میدارد
وموجودی آخر بین باری آورد - این چنین فرهنگی در حکم ترمز ماشین
است - اگر استدلال کنیم که چون ترمز گرفتن موجب کاهش سرعت میشود و
ما را تیرتر بمقصد می رساند پس بهتر است که اصلا ترمز را از ماشین برداریم
تا زودتر بمقصد رسیم بی تردید استدلالی سقیمانه کرده ایم چون تجربه ثابت
کرده کمتر رانندگای بدون ترمز وبسرعت زیاد بمقصد رسیده است وانگهی
مقصد همیشه معلوم نیست وجه بسا که موهوم باشد - فی المثل بسوی سراب رفتن
هر قدر هم با سرعت انجام شود حرکتی سفیهانه است چون تا امروز کسی برآب

نرسیده واز آن سیراب نشده است - اما اگر بدین سراب آما ترمز گرفته شود
وانسان با اندیشه وتفکر راهی که رفته است بازگردد و آب را جایی دیگر
جستجو کند محتمل است که آنرا بیابد وگرنه بدنبال سراب رفتن حاصل
آن در برهوت سرگردان شدنت - این حالت درست مصداق وضع موجود
دنیای سرمایه داریست - انسان فنی بصورت آلات وادوات ماشین سریع السیری
در آمده وبلا اراده در حرکت است وروز بروز سرعت رشد وتوسعه می افزاید -
مقصد کجاست ؟ معلوم نیست ، اما از آنچه میکند وحرمی آزی که در جمیع
ثروت نشان میدهد هدف اندوختن ثروت بیکران برای يك زندگی جاوید است
یعنی در واقع مقصدی چون سرآب موهوم - حال اگر انسان فنی به فرهنگ
انسان گرا پرورش یافته بود واندیشیدن را طرد نمی کرد واینچنین بموجودی
بلا اراده تغییر ماهیت نمیداد اندکی می اندیشید و همینکه درمی یافت مقصد
نامعلوم وموهوم است آنا از شتاب چون آمیز خود میکاست وجهت را تغییر
میداد ومقصد دیگر در پیش میگرفت نه اینکه چون امروز دیوانه وار آتشد
بر سرعت رشد وتوسعه بیفزاید که ناگهان دریابد اگر توقف نکند خود وشریت
را بقنا می کشد - پس فرهنگ انسان گرا عامی بازدارنده وقاقد تحرك و یا
پرورنده عناصر درویش ملک وعاری از روح ناسیونالیستی نیست و بعکس
عامل پرورش چیزی است که بیاری آن میتوان آب را از سرآب تشخیص داد و
انسان را به تفکر وپرس وجو واداشت یعنی همان حالت خرد گرایی که دکارت
سنت شکن بقدرت آن بر افکار ارسطو مهر باطل زد و کپرنیک و گالیله نظرات
بطلیسموس را منسوخ نمودند وباتکاء فرضیه آنها امروز انسان در کره ماه فرود
می آید - عجیب است انسان فنی چنان درسوای سودجویی فرورفته که بکلی
کلید رمز توفیق وبیشرفخت خویشتن که همان اندیشیدن است فراموش شده و
مثلش چون چراغی که رسالت واینهمه ابداع واختراع واكتشاف را پدید آورد
از یاده رده ویا اطاعت از ماشین بدوران نازیک قرون وسطائی رجعت کرده
است وهیچان سیر فقهائی خود ادامه میدهد - چاره نیست جز اینکه
ترمز فرهنگ انسان گرا را بر ماشین سریع السیر رشد وتوسعه دوباره سوار کنیم
ولحظه ای بیاندیشیم وسرانجام مقصد را عوض کنیم چون نه کسی از ثروت مندانی
تا امروز به خوشبختی رسیده ونه زندگی جاوید باین صورتی که در محیله انسان
فنی است امکان پذیر می باشد -

فرهنگ انسان گرا را چطور باید بکار گرفت ؟

اگر آنچه از ابتدای مقال گفته ایم خلاصه شود باین نتیجه میرسیم
که فرهنگ انسان گرا تنها چاره راهائی بشریت از انحلال و فتنای بی چون
وچرای تمدن معنوی است - بشر این فرهنگ را کمابیش تجربه کرده منتهی
بهت پیدایش وگسترش سیستم اقتصادی وسیاسی سرمایه داری و مغایر بودن
این سیستم با اشاعه چنین فرهنگی که سود نامعقول را نفی و توزیع عادلانه
بروید و اینچنین فرهنگ و اشاعه آن متوقف گردید واز اوائل قرن بیستم
تحت مورد حمله وعرض سیستم قرار گرفت وآترا نوعی تخیل وتوهم انسان
خیال پرداز و مایخولیائی جلوه گر ساختند وآموزش آنرا برای مردان عمل
وحرکت را پیشانی و مداوم آنان سعی مهلك وعاملی متوقف کننده بنهار آوردند -
لاجرم انسان مجبور صنعت وسرگرم یغماگری در مستعمرات ودلخوش از دارا
بودن انحصار طلا وفاتح نیروهای سرکش طبیعت سراپا غرق کار و عمل
شد و از « تخیل » وقدرت بی کران آن بی خبر ماند - از نیروئی که جهان
باعظمت ولی محدود را در خود جا می دهد وخود تابی نهایت گسترش می یابد -
از نیروئی که حسین منصور حلاج قدرت آفرینندگی انسان را از تکامل
آن میدانست و افلاطون حکیمانه عظمت آنرا آنطور که در ابتدای مقال
آورده ام بیان داشت بکلی غافل مانده بود وبه عظمت آن در اعناق فکر خود
می خندید و شاید آنرا نوعی هذیان می پنداشت تا اینکه زیگموند فروید با کشف
روانکاوای این نیرو را بحوزه علمی کشاند و انسان فنی دریافت که خیر ،
تخیل فقط در حوزه شعر وشاعری و منطقه هنر و هنرمندی حکم روا نیست
بلکه بر تمام ملک وجود آدمی حکومت مطلق دارد و علم تازه بیدک گوشه
کوچک ازین جهان لایتنهای نست یافته ومناطق بزرگ و پهناور آن مجهول
واز دیدگاه بشر پنهان است و آینه عظمت آنها را عیان خواهد داشت -
بشری که با شکافتن ذره ای کوچک (اتم) از جهان بیرون هزاران همتوخ
خود را در هیروشیما بصورت مایه ای مذاب بسیلان آورد بکمک این نیرو
قادرست با شکافتن ذره ای از ذرات دنیای درون وقضای تخیلی خود میلیونها

هنوع خوش را از فقر و گرسنگی و بی‌سوادی برهاند و بجای ذرات سموم آور
رادیواکتیویته امواج نشاط انگیز زندگی بخش (رادیو ویتالیت) در سراسر
گیتی منتشر سازد - این حقیقتی است که آینده آنرا اثبات خواهد نمود -
دیگر نمیشود گفت فرهنگ انسان‌گرا که تخیل و اراده آدمی را پرورش
میدهد فرهنگی یاهوگرا و لابی‌پرور است - بعد از فروید و کشف روانکاوی
علم صلاحیت آنرا تأیید کرده است و انگیزی تجربه علمی نشان داده که رشد
و توسعه صنعتی باین صورت شتاب انسان بسوی مرگ است و اعلام باشگاه رم
مؤید این ادعاست و چاره منحصر توسل بچنین فرهنگ انسانی است و بس -
اگر باتعمق و دید علمی و بی‌طرفی که خاص دنیای علم است بآنچه در
ویتام گذشت تفکر کنید بوضوح درمی‌یابید حاصل رشد و توسعه صنعت که در
بزرگترین قدرت جهان و عظیمترین زرادخانه عالم تجلی نمود در مقابل
اراده و ایمان قومی برهنه و گرسنه فلج و بی‌اثر گردید - پس وقتی اراده
و ایمان در حال پراکندگی و در دوران ابتدائی چنین جلوه‌ای عظیم داشته
باشد ببینید اگر این نیرو و بطریق علمی و زیر ضوابط خاص فی که هنوز
مغز بشر آنرا ابداع نکرده قرارگیرد چه بروزات شگرف و چشمگیری عیان
خواهد ساخت !

فرهنگ انسان‌گرا درین زمانه اضافه بر اینکه بشر را از فزونی حتمی
نجات خواهد داد ، رسالت هنگام نمودن علم و الهام و تلقین کسیت با کیفیت
را بهینه خواهد داشت و انسان متعالی که مولود چنین عصری است متولد
خواهد شد - دنیای مترقی چطور این فرهنگ را بکار میگیرد ؟

- ممالک مترقی با اعلام باشگاه رم و قطعنامه کنفرانس استکهلم
درباره آلودگی محیط زیست کمی بخود آمده و برای آموختن این فرهنگ
انسانی آماده میشوند و هر کدام از ممالک مترقی کمابیش در راه اقدام هستند
و جنب و جوش در آنها مشهود است و به اقتضای پیش‌افزادگی و تمدن خود
برای کاستن از رشد دیوانه‌وار تولید و افزودن به کیفیت‌های موجود در همه شئون
هر کدام در حال ریختن طرح و برنامه‌های هستند و من شخصاً گمان میکنم
یکارگرفتن فرهنگ انسان‌گرا در ممالک مترقی از مبارزه با آلودگی Pollution
و تصفیه محیط زیست آغاز شود این مبارزه در وهله اول مستلزم خام‌گیری
از احداث واحدهای غیر ضروری و حذف واحدهای کم‌امید مشغول‌کنار
است که آب و خاک و هوای اطراف را بیش از حد معمول آلوده میکنند -
این اقدام موجب میشود که آهنگ رشد کاهش پذیرد و تولید مواد غیر
ضروری بندرج کم گردد و میزان سود پائین آید و بالنتیجه در اساس
سوگیری تجدیدنظر کامل بعمل آید و در وهله دوم اقدام به بالا بردن عواید
عمومی و کنترل تولید و توزیع ثروت خواهد شد و همان‌طور که آقایان
دانیل بل Daniel Bell و هرمان کان H. Kahn برای سال ۲۰۰۰
آینده‌نگری کردند دوران ماوراء صنعت Last industrial

چند سال دیگر آغاز میشود و در آن قوانین بازار پیش‌امروزی را خواهد
داشت و وجوه عمومی که عواید مردم را بالا میبرد جای سرمایه‌های خصوصی
را خواهد گرفت و این توجه به رفاه عمومی سیستم تعلیماتی را خواهد
کرد و تکنولوژی را بخدمت فرهنگ خواهد گذاشت درست بخلاف امروز که
فرهنگ در خدمت تکنولوژی است و تکنولوژی هم بخدمت سرمایه‌داری و
سرمایه‌داری هم جز سودجویی هدفی دیگر ندارد - سرانجام بنظر این دو آینده‌نگر
جامعه سرمایه‌داری بکلی منحل خواهد شد و آخرین مرحله دنیای ماوراء
صنعت مرحله‌ایست که قوانین بازار و سود بکلی دگرگون میگردد و بنیادها
Fondation جای شرکتهای بزرگ را میگیرند و تشکیلاتی پدید می‌آید
که در آنها هدف سودجویی نیست و یقیناً فرهنگ چنین جامعه‌ای فرهنگ
انسان‌گرا خواهد بود - شرح کامل ادوار مختلف جوامع مترقی که منجر به
یکارستن فرهنگ انسان‌گرا میشود در خور بحثی جداگانه است و ارائه طریق
از جانب ما به این ممالک که خود مجهز به تمام وسائل تحقیق و آینه‌نگری
میشوند و متخصصانی آرموده در اختیار دارند سخت نامعقول بل کوه‌کانه
است - اگر اشاره‌ای به نحوه کار بستن فرهنگ انسان‌گرا درین ممالک شد
برای آگاهی و زندها بخودمان از تقلید است - ما نباید چون ممالک مترقی
یکارستن فرهنگ انسان‌گرا را از تصفیه محیط زیست و کاهش آهنگ رشد
آغاز کنیم ، درست برعکس ، ما برای کم کردن فاصله اقتصادی خود با ممالک
مترقی باید بر سرعت آهنگ رشد بیفزاییم . منتهی نباید گمان بریم تمام مراحل
که ممالک مترقی در راه صنعتی شدن پیموده اند ما نیز باید پیماییم .

این شتاب در تولید صنعتی و ساختن هر نوع اشیاء بجل و تحمیل آن
توسط وسائل ارتباط جمعی به مصرف‌کننده و در نظر نگرفتن موارد ضروری
و غیر ضروری و عدم توزیع عادلانه ثروت فاصله ما را روز بروز با ممالک
مترقی بیشتر میکند و از تولید احتیاجات اولیه و سنتی چون غلات و گوشت
و لبنیات و میوه باز میدارد - به ، ساختن یخچال در داخل از خروج ارز
جلوگیری میکند ولی اگر آنچه در یخچال نهاده میشد و از خارج وارد نمی-
گردید وارد گردد و در ازای آن ارز کلان از مملکت بیرون رود و نیروی
انسانی آماده بکارفیلج گردد نقض غرض و بدون اینکه ازین تذکر قصد
شامت یا سرزنش مزورانه داشته باشم و سایر پیشرفتهای چشمگیر را ندیده
انگار مناسف میگردم وقتی یخچال خالی از محتوی را در کجی نغیر کشتان
و صاحب آنرا دنبال گوشت و تخم مرغ و لبنیات در بازار سرگردان می‌بینم -
غم‌انگیزتر از منظره یخچال خالی مشاهده قلوب و اندرون خالی عالمان و
نودولتان طبقه کم‌کرده است که هر روز بیش از روز پیش از فضیلتها تهی‌میشود
و برادر یا برادر نا آشنا و دوست را از دوست میرماند - البته قسمت عمده
این بیگانگی ناشی از سیطره و نفوذ تکنولوژی ابتدائی است که موجبات بهره‌کشی
انسان از انسان را ظالمانه فراهم میکند و با تقسیم کار و ایجاد کاریکنوخت افراد
را باهم بیگانه مینماید و انسان را در لاک خود تنها و بی‌کس فرومی‌برد و یا
اعصاب فرسوده و کوفته بانتظار مرگ می‌نماید و ارتباط و آمیزش انسانها را
بایکدیگر قطع و در عوض با تصاویر انسان بروی پرده سینما یا صفحه تلویزیون
ارتباط و آشنائی برقرار میسازد ، خلاصه اثرهای مرگباری پدید می‌آورد که
انسان در خاموشی و یاس و گمنامی میمیرد - اما در مرحله تکامل تکنولوژی ،
تقسیم کار تکامل مییابد و از یکنواختی خارج میشود و هر انسانی مسئولیت
اداره کامل دستگاهی چون کامپیوتر و امثال آنرا بهعهده میگیرد و لذت کار
و ارباب با انسانها باز برقرار میشود و در نتیجه بیگانگی مبدل به یگانگی
میگردد - این رجعت به یگانگی را اخیراً روزه گارودی در تحلیل ماهیت
انقلاب تازه علمی و تکنولوژی با نقل این قول که « تکنولوژی اندک ما را
از انسانیت بدور میکند و تکنولوژی بسیار ما را دوباره به آن برمیگرداند »
بطرز بی‌شائبه‌انه تفسیر کرده است - بدین معنی که تکنولوژی دوره صنعت
(اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰) را موجب تباهی و عدم تحرک ذهن آدمی
میداند چون انسان درست بصورت ابزار و ادوات یک کارگاه درمی‌آید و
بالا رفته اعلی‌الاجام میدهد و حال آنکه تکنولوژی در قسمت آخر قرن
بیستم باید آمدن اختراعاتی چون مغزهای شمارگر Computer انسان
با اراده و تسلط کامل بر مجموع دستگاه کار محوله را انجام میدهد و طبیعتاً
ذهن آدمی شرایط مناسبی برای رشد و تقویت پیدا مینماید - اینکه داننیل بل
و هرمان کان دوران بعد از صنعت Post-industriell را دوران
تحول فکری انسان و تحقیقت میدانند و معتقدند درین دوران قوانین بازار
فکرتهای نوین را بوجود می‌آورد و وجود عمومی و بنیادها Fondation جای
سرمایه‌های خصوصی را می‌گیرد و سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیزم پیوسته
خوردند با آن دگرگونی می‌پذیرد بعین همین تکامل تکنولوژی یا بقول
تکنولوژی بسیار است که دوباره انسان بمراتب انسانیت برمیگردد و فرهنگی
اختیار میکند که ما آنرا فرهنگ انسان‌گرا نامیده‌ایم .

- سخن بر سر اینست که آیا ما باید مثل غرب دوران تکامل تکنولوژی
را بگذرانیم و بدوران بعد از صنعت برسیم آنوقت فرهنگ انسان‌گرا را
معمول داریم یا معمول داشتن فرهنگ انسان‌گرا درین دوره صنعتی شدن که
ما تازه آنرا آغاز کرده‌ایم مغایر بارشد و توسعه معقول امروز نمی‌باشد و حتی
میتوان بر میزان رشد و توسعه افزود و این فرهنگ را هم عاقلانه و عالمانه
بکار بست ؟

- نظر شخصی من اینست که نه فقط امکان بکار بستن چنین فرهنگی
وجود دارد بلکه برقراری آن یک ضرورت حتمی است .

- گذراندن دوران صنعت و بعد از صنعت مثل دوران بحران امراضی
چون حصیه و انفلوآنزا نیست که مانند سابق باید هفته و ماهی بگذرد تا
مریض عرق صحت کند و سپس شفا یابد - بحران اخلاقی دوران صنعت که
بنظر می‌آید از آن گریز نیست با همین فرهنگ انسان‌گرا چاره پذیر است این
فرهنگ مثل کشف و استعمال پنی‌سیلین که دوران بحران امراض عفونی را
کوتاه کرد ، عفونتهای روحی را درمردنی کوتاه می‌زهداید و گاهی
بقیه در صفحه ۵۹

فرهنگ انسان‌گرا (بقیه)

همچون واکن از ابتلای بامراض مهلك اخلاقی جلوگیری بعمل آورد - ما با آغاز دوران صنعت که از آن گریزی نداریم و حتما باید روزیروز بر آهنگ رشد تولید بیفزائیم تا فاصله خویش را با ممالک مرفعی کمتر نماییم متأسفانه مبتلا بامراض مختلف روحی و اخلاقی خاص این دوره شده‌ایم ، آثار و علائم این امراض بوضوح مشهود است و احتیاج به آزمایشهای لابراتواری دقیق نیست - ما گذشته از ابتلا بامراض خودپرستی ، نفع‌طلبی ، تعین دوستی ، خود و دیگر آزاری ، ناآشنائی و بیگانگی ، اخیراً آثار مرض وحشتناک همونوع خوری و همونوع‌دردی هم در وجودمان ظاهر شده و هر کدام برای دیگری وحشتناک و هول‌انگیز شده‌ایم - هرکس دیگری را بمحض غفلت شکار می‌کند و به تغذیه از گوشت و پوست و خون او مشغول میشود - باین‌گرانی موحش و بی‌اعتنائی کسبه و صاحبان صنایع بفقیر سیاه مردم وطنیانی که نسخه در گرو حق‌العلاج نگمیدارند و شعارشان اول پول بعد اطاق عمل است شما چه نامی جز همنوع خوری و همنوع‌دردی میدهید؟ من وقتی چند شب قبل خیر تصادف انوسمیل دانش‌آموزان و زخمی شدن یکی از آنها را خواندم که او را به بیمارستان برده‌اند و مسئولین از بریدن او باطابق عمل بانسان دادن شعار بالا اشاع کرده‌اند وحشت کردم و سقوط بزرگی را بالمعاینه دیدم .

امراضی که مبتلا شده‌ایم چاره پذیر است اگر عاقلانه و باین‌نامه عمل کنیم و فرهنگ انسان‌گرا را درعمل آوریم میزان رشد و توسعه کنونی را دو چندان افزایش خواهیم داد ولی بشرطی که با برنامه‌ریزی و مطابق با موازین علمی کار را آغاز نماییم .

همانطور که ماسیاست پولی و مالی داریم و بانک مرکزی سازمان برنامه ووزارت اقتصاد ووزارت دارائی آنها تنظیم مینمایند باید دراین زمینه سیاست فرهنگی داشته باشیم ، سیاسی که اکنون درباره فرهنگ داریم مربوط به بعد ظاهر و بیدای فرهنگ است و افزایش واحدهای کوچک و بزرگ فرهنگی از ابتدائی تا عالی و عدد فارغ‌التحصیلان ونحوه جذب آنها در دستگاههای تولیدی و نتیجه اعمال این سیاست است برای بعد دوم یعنی فرهنگ انسان‌گرا برنامه علمی نداریم و هرچه داریم زائدالیه است (آباندیس) چسبیده به آن سیاست فرهنگی مورد اجرا که متأسفانه بر اثر تقلید ناشیانه و قضاوت ظاهری در آنچه از تمدن صنعتی غرب می‌بینیم وجود آنرا زائد تشخیص دادیم و در حال جراحی و برداشتن آن هستیم و داریم کم کم معتقد میشویم که برداشتن آن فقط سلامت فرهنگ و جامعه لطمه‌ای نمی‌زند بلکه سلامت و رشد آن هم کمک میکند - اشتباه عظیم ما در همین است - غرب احساس کرده که بر اثر این عمل زائده (آباندیس) سلامت و صحت جامعه او مختل شده و همه چیز از مسیر عادی و عقلانی خارج گردیده و دارد بزوال و مرگ نزدیک میشود و اعلام باشگاه در این احساس را تایید میکند ، لاجرم درصدد یونان و یونان را زنده نگه داشتن افتاده برآمده است ولی ما اصرار داریم آنرا جراحی کرده از خود دور نماییم بگمان اینکه رشد و توسعه بیشتری کنیم ، خدا لعنت کند این غریبان زندها که باین دعوتهای پنج شش ماهه و حتی سه چهار هفته‌ای از افراد کم مایه و بی تجربه ببرزمین خود و نشان دادن مظاهر ظاهری تمدن خویش به آنها مارا گرفتار در سرهای بزرگ کرده‌اند چون این افراد خیال میکنند در سه چهار هفته غرب را مطالعه و کشف کرده‌اند و رمز پیشرفت و ترقی آن را یافته‌اند و با باز شدن سه چهار کاباره و هتل و هتل و هتل و ترجمه یکی دو متن مربوط بصدیریت و سرمایه گذاری و صدا کردن یکدیگر به اسم کوچک و خوردن استیک و همبرگر و هاندک و استعمال لغات فرنگی در صحبت روزمره و بی ادبی و ولنگاری بخیال بی‌تکلفی و آزادگی تمدن غرب را در سرزمین آباء واجدانی بقول خود « پیاده » کرده‌اند آنهم تمدنی که حقیقی آن را خود غربی‌ها دریافته‌اند راهی بسوی مرگ زود رس است .

دیگر ادای آن و مارک جعلی و تقلبی آن معلوم است که ره بکجا دارد بی‌تردید این دعوتهای یکی از برنامه‌های حساب شده غریبان در دگرگونی اصول و مبانی سنتی ملل یا اصل و نسب و جدائی از فرهنگ کهن آنهاست همچنانکه امروز ما از فرهنگ غنی و کهن گذشته خود بکلی سویی شده‌ایم - زبان امروز تحصیل کرده‌های ما درست زبان جعفرخان ازفرنگ برگشته است و چیزی که در آن یافت نمیشود واژه‌های فارسی است و زبان مردم متوسط که آکبھی‌های تجارتمی و تصنیف‌های نشاط‌انگیز و مکالمات رادیویی گویای آنست همان زبان

مرحوم عصمتی زانگی و حسن‌شیشه‌خور است که انسان بزرگ‌تر می‌شنید - علاقه به فولکلور نباید کار ما را بجایی کشاند که گفتگوی روزانه مردم بحرهای سبک و عامیانه و مصطلحات یک‌دست چاقوکش عربده‌جو مبدل شود - عجیب است که یک قدم از جاذب مقامات مسئول برای بالا بردن سطح زبان محاوره‌ای ما برداشته نمی‌شود . و بعکس سعی عجیبی است که آنچه در سطح عالی داریم سطح عادی و عامی پائین آوریم - شما چه انعکاسی از زبان سعیدی و حافظ و فردوسی و مولوی در زبان مردم هنری و فرهنگی واداری یا متوسط کوچک و بزرگی می‌بینید؟ کمترین انعکاسی مشهود نیست ، سابق این مردم کوچک و بزرگی در تأیید صحبت‌های خود یکی دو بیت از سعیدی و حافظ ولو بغلط و خالی از وزن برای مخاطب خود می‌خواندند و ورزشکاران اغلب داستانهای شاهنامه را حفظ و قهوه‌خانه‌روها بطریق سخی از نقلان داستانهای ادبی و حماسه‌های ملی را می‌شنیدند - امروز باید به‌آواز میتدل خواننده‌هایی که مثل علف خودرو می‌رویند و تصنیف‌هایی که تصنیف‌سازان در حد بی‌سوادی و بی‌ذوقی و بی‌اطلاعی از موسیقی می‌سرایند گوش دهند - شما را بخدا به‌تصنیفی که آغاز آن این‌جمله بر تمنای مضحک است توجه کنید .

یار یار شیرازی یار شیرازی ، منوگول کن ، منوگول کن - من ندیدم سراینده بی‌انصاف چه می‌خواست بگوید ، چه تناسب و شباهتی در لب و باقلا دیده است که به‌ارزایی و قیمت‌گذاری آن دو پرداخته و نیز چه ارتباطی درین قیمت‌گیری و تمنای او از یار خوش است که باید بردوش او سوار شود؟ تا آنجا که ما تجربه داریم وقتی مردی یار خود را مخاطب قرار میدهد این یار در نظر زنی طنز و باریک‌اندام و عشوه‌گری دلربا جلوه‌گر میشود نه به‌لوانی سطر و درشت بیکر که بیک حرکت حرف رادروا پرتاب کند و قادر باشد از غلطی را برگزیده خود سوار نماید - تمام تصنیفها در همین حد نامربوط و خالی از محسوس و شکل و لطف است و جالب اینست که اینها را رادیو ایران پخش میکند - همچنانکه اشعار و آثار مشهور بعضی از نویسندگان را که برابر کم مایه‌تر از این تصنیفات پخش مینمایند - کدام ادیب دوست منصفی میتواند مخالف نویزازی باشد مگر میشود قانون تحول و تکامل را قبول نداشت اما تراوش فکری عده‌ای از این بزرگان حاصل استنباط غلطی است که از معنی کلماتی چون : بعد ، شهادت ، حجم ، تجربه ، صمیمیت ، رابطه ، تعهد ، خویشی خویش و امثال اینها دارند و در آثار غربیان آمده است و آنها را دوست‌شان بغلط ترجمه میکنند و ایشان هم بدون اینکه مورد استعمال آنها را بداند در آثار خود پراکنده مینمایند و نتیجه‌اش چیزی میشود که سزوه آن معلوم نیست و جز خشم و نفرت و تسخر اثری دیگر در خواننده نمیگذارد . خلاصه آنکه وقتی ادبیات و فرهنگ قومی در زبان او تجلی نکرد هم آن ادبیات و فرهنگ میمیرد و هم آن زبان و متأسفانه ادبیات و فرهنگ ما مدتیست که در زبان ما متجلی نمی‌گردد و اگر این زوال را تجدید قلمداد کنیم و چاره بیابیم خطائی جز این نماند که مرکب شده‌ایم - این غفلت‌هم مثل سایر غفلتها چاره‌پذیر است - چاره منحصر همانطور که اشاره رفت در اسرع وقت پایدار کردن يك برنامه انسان‌گرائی علمی است - سیاست فرهنگی مورد اجرای کلیدی مربوط ببعید ظاهر و بیدای فرهنگ است و کاملاً هم باموقیبت پیش می‌رود ولی سیاست فرهنگی انسان‌گرائی که آدم تربیت کند نه‌ملا متأسفانه نداریم و گمان برده‌ایم که چون این سیاست فعلی کمابیش مباحثی از انسان‌گرائی دارد مارا بس‌خواهد بود و حال آنکه آدم درست‌کردن در عصری که تکنولوژی «کم» بقول روزبه‌گاردی دارد مارا باین‌نامه دقیق سرعت از انسانیت دور میکند کاری بس مشکل است و تا دوران بعد از صنعت که تکنولوژی «بسیار» دوباره مارا بانسانیت برگرداند فاصله زمانی بلندی در پیش است و درین فاصله چنانچه ما بهمین نهج مراتب انسان‌خوری و انسان‌دردی را آنطور که اشاره رفت در کمال قساوت ادامه دهیم و از دگرگونی زبان و معنی و ادب خود باکی نداشته باشیم سقوطی عجیب خواهیم نمود ، اینست که اجرای قوری يك سیاست فرهنگی انسان‌گرا در جنب سیاست فعلی فرهنگی ما ضرورتی حتمی است - اگر خیال کنم باین‌دو اندرز و چند سخنرانی مذهبی یا دانشگاهی و صدور پیشنهاد های کلی که مثلاً باید به‌رفان رو آوریم این سیاست را اعمال کرده‌ایم در اشتباه محض هستیم ، این کار برنامه می‌خواهد ، مثل سیاست فرهنگی فعلی چند وزارتخانه باید باهم همکاری نزدیک کنند من بشخصه خیال میکنم يك هسته مرکزی از نمایندگان وزارتخانه های علوم و آموزش و پرورش و فرهنگ و اطلاعات و اقتصاد و سازمان برنامه در سطح بالا و دو نماینده از

مجلسین شورای ملی و سنا و چند تن از اساتید نخبه و با صلاحیت دانشگاهها و مدارس عالی و عدهای از افراد صاحب صلاحیت و مشتهر به انسانیت و مجهز به دانش روز که در بند تعصبات و کورته نظریها نباشند بصورت شورای دائمی برای طرح و برنامه ریزی تشکیل گردد - ما خوشبختانه ماده اولیه این سازندگی را به وفور داریم منتهی خالص نیست که آقا یکار گرفته شود باید پالایش و تنقیح گردد - عرفان ما درست مثل نفت ماست ، منابع غنی و ارزنده داریم - آنقدر غنی که اگر مدیرانده استخراج و پالایش گردد ، هم خوبمان بحد کافی بهره ور میگردیم هم جای صدور به تمام اکتاف عالم داریم - همچنانکه دنیای متمدن تشنه نفت ما بوده و هست هم اکنون بر اثر تجربه متداری و سرخوردگی از مظاهر زشت سرمایه داری و سودجویی تشنه معنویت و عرفان ما نیز شده است - این را سرسری نگیریم - اگر عالمانه تحقیق شود این عطش در غرب بوضوح احساس میشود - بحران معنویت و انسان گرایی در غرب اکنون بمراتب شدیدتر از بحران انرژی است - چنانچه اینهم مثل نفت مان خام و پالایش نشده صادر گردد ضرر می ریم آنوقت با چون مال بد بیخیرشمان میماند یا پالایش میشود و مثل هر نوع منابع صادراتی غرب صد چندان ضرر میزند - عرفانی که با انزوا و تکی روی وعدم تحرك توأم باشد متاع صادراتی مرغوبی نیست - یکسال قبل یادم می آید نماینده رادیو لندن مصاحبه ای با آقای جمالزاده نویسنده مشهور کرده بود که در مطبوعات این جا هم منعکس گردید ، مصاحبه کننده از ایشان سؤال میکند که در نوشته هایتان به تصوف خلاقه نشان میدهید ممکن است درین باره قدری صحبت کنید . آقای جمالزاده در جواب میگوید بله ، تصوف طریقی فلسفی است که میتواند بدرد دنیای امروز و مردمش بخورد بشرطی که جنبه های مثبت آن مطمح نظر قرار گیرد و از وجوه منفی که بیشتر میتوان به آن نام « زهد » داد صرف نظر شود و عقیده منیم که تصوف نوعی مدرسه برای آموزش چیزی است که غریبان آنرا « کاراکتر » مینامند - آنچه مشایخ صوفیه در حمایت از بی نوائیات و ستم دیدگان و یتیمان بی یار و یاور مینموده اند و رفتاری که در حد اعلامی استقلال و استغنا با بزرگان قدرتمند و سلاطین مستبد و امرای متعصبی داشتند همان چیزی است که کاراکتر نامیده میشود یعنی دست یافتن ببعثت و تعالی روح - آقای جمالزاده بعد با نقل قولی از سارستر جامعه شناس سوئی سوئد سوئد کاراکتر که : « کاراکتر عبارتست از تمرکز و تقویت قدرت اراده و پیکار ماندن از نفوذهای خارجی و نهادن وحدت بجای تناقض - » مفهوم تمرکز اراده را با مفهوم « تجمع » و « جمعیت » در اصطلاح صوفیه ، همچنانکه معنی میگوید « صوفیان جمعیتی هستند بصورت پریشان و بی معنا جمع » یکسان ندانند ، تصوف و کاراکتر را هم تقریباً در یک عرض دانسته اند - اگر صاحب نظرانی چون ایشان با همین دقت و ظرافت اصطلاحات عرفانی را بیفاهیم هم طراز آنها در غرب تطبیق دهند آنوقت ذخائر ادب و فرهنگ کهن ما چون متاعی ارزشمند قابل صدور خواهد بود و آنچه بزرگان ادب و عرفان ما به دست آورده اند و آینه نگاری در باره سرنوشت شوم سرمایه داری بشمار خواهد رفت -

نگارنده در مقاله قبل زیر عنوان « انسان و اراده اش » اشاره کردم آنچه حسین بن منصور حلاج بشیوه عرفانی خود در خصوص تمرکز و آفرینندگی انسان بیان داشت و جان خود را هم بر سر آن گذاشت با آنچه اکنون در جوامع غربی از نیروی خلاقه آدمی بیان میشود که تکنولوژی دارد آنرا ثابت و میماند و آدمی را در حد ابزار و ادوات کار منزل داده و انسان بظاهر موجود زنده ای میباشد که بحقیقت مرده است تفاوت محسوس دیده نمیشود ، زیرا آنچه وجود آن ضروری است نیروی خلاقه آدمی است ، منتهی یکی این معنی را صد ها سال قبل دریافته و دیگری امروز درمی یابد و آنکه صد ها سال قبل دریافته بی تردید ضمیری روشن داشته است - همان طور که در ابتدای مقال گفتم اگر اراده انسان آزاد باشد انسان خلاق است و اثر خلاقه یک فرد پدید می آید که بنا و بقای جامعه بر آن استوار میگردد و همینکه بارقه نسکری فردی در ساختن جامعه بکار آمد آن فرد زنده جاوید خواهد بود زیرا آنچه ابدیت جامعه و اندیشه های سازنده آنست و چیزی که گذراست همین پیکر آسیب پذیر ماست - و درین باره آنچه از افلاطون در ابتدا گفته شد حد سخن است و در واقع اراده آدمی سازنده آدمی و جهان اوست -

به این تعبیرها بجای خود صحیح ولی برای آنکه مقصود حاصل شود باید آنها را طی برنامه های علمی و با وسائل فنی در جامعه رواج داد - بلاشک عرفان ماده اولیه این فرهنگ انسان گرا خواهد بود و میباید پس از

پالایشی که در شورای مذکور از آن میشود بوسیله وسائل ارتباط جمعی (رادیو - تلویزیون - سینما - روزنامه - مجله - وسائل نقلیه) مردم تلقین گردد - این وسائل نقش سازنده و اساسی بعهده خواهند داشت - برای اینکه بمعظمت آنها بی برید بدین آگهی رادیو و تلویزیون توجه فرمائید - تک تک ساعت چد گوید گوشدار - گویدت سیکو بخور ای هوشیار - آنوقت برای آزمائش فرزند کوچک خود و سایر فرزندان دوستان و خویشان خود حتی بزرگترها این بیت اول (تک تک ساعت چد گوید) را بخوانید و بگوئید بیت دوم را بخوانند - می بینید همه بلافاصله بیت دوم که میگوید - گویدت سیکو بخور ای هوشیار - را میخوانند و تقریباً از یاد همه رفته است که بیت دوم این شعر ایست - گویدت بیدار باش ای هوشیار - و بیت بعد از آن که گوید - گویدت جانان گذشته در گذشت - هیچ عاقل گرد بگذشته نگشت - اینها دیگر نکلی از یاد همه رفته و چیزی که در خاطر نقش بسته همین بیت - گویدت سیکو بخور ای هوشیار - می باشد و بی -

- این عظمت و معجزه و وسائل ارتباط جمعی است که نوعی شستوی معری میدهد و آنچه خود میخواهد در مغز آدمی میگذارد - این معجزه کوچکی نیست و از آن میتوان بهره وری کامل نمود - وقتی بشود انحصار را به نفع یک جنس تولیدی این چنین تحریف نمود تردید نیست که میشود در جهت افکار عالی آرا متحول ساخت منتهی همانطور که اشاره رفت این کار تکنیک خاص دارد و کار هر کس نیست - اما فقط بصرف تبلیغ نمیشود فرهنگ انسان گرا را اشاعه داد و مردم را بحرف دلخوش داشت - در جنب فمالت بی گیر وسائل ارتباط جمعی که در نهایت دقت میباید تنظیم گردد دولت باید خود با سودجویی و بهره کشی انسان از انسان مبارزه نماید - فی المثل مبارزه ای بی امان با اعیان منی و اسنوبیسم Snobisme آغاز نماید چون این برخ کشیدن ثروتهای موهوم و نبوده بیکدیگر مفاسدی عظیم بار می آورد که تمام دانات آدمی را در بر می گیرد و افراد را بهر آب و آتش میزند - ضیافت شامی که سوپال قبل برای نودولتان در حدود پانصد تومان تمام میشد امروزه با خواننده و مطربهای جور و آچور و شوهرهای مسخره ده تا پانزده هزار تومان تمام میگردد - اینجاست عوامل گرانی و فحطی و انحطاط که ما بی جهت اسرار صدمه آرا به گرانی و کمیابی جهانی پیونده زیم - خلاصه اینکه دولت با رعایت مراقبتهای در پذیرائی های خود و تهیه فقط یکی دو غذا در مهمانیها و ترغیب عدهای از متمیزان به ساده کردن پذیرائی های خود و پوشیدن لباسهای وطنی و حتی بعضی اوقات متحدالشکل قادرست باین اقدامات کارها و حرکات دن کیشوت منشا نه یک مشت تازه بدوران رسیده خاتمه دهد -

- اگر برنامه فرهنگ انسان گرا هم با تبلیغ و هم در عمل دوش بدوش پیش رود و از بزرگترین منابع معنوی خود که بدون افراق هم طراز عظیمترین و عظیمترین است حالت بی بهره گیری کنیم آهنگ رشد و توسعه ما دو چندان میگردد - ادبیات غنی و انسان گرا را ما در زبان محاوره متجلی میشود و این زبان الکن و نامانوس که شعر و نثر و محاوره آن قابل درک و گسترش نیست بهر زبانی بارور و قابل عرضه در سطح بین المللی مبدل میگردد - نسل جوان و بیشر و از شر این ابتدایان چشمگیر که نابرابری ثروت و حرکات سفیهانه نودولتان بی وطن که بقول آدام اسمیت اقتصاددان انگلیسی وطنشان آنجاست که سرمایه آسان بهتر کار کند خلاص خواهد شد - آموزش و پرورش در چنین شرایطی بقول گابور برنده جایزه نوبل فیزیک ۱۹۷۲ بزرگترین صنعت خواهد شد و این صنعت کاذب که هم اکنون دامنگیر ما شده بصنعت واقعی تغییر شکل خواهد داد - یک بار دیگر تکرار میکنم که ما نباید فرهنگ انسان گرا را از کاهش آهنگر شد تولید و پالایش محیط زیست آغاز کنیم و از این اقتصاد متحرک روی گردانیم و همانطور که در ابتدای مقال نظر گابور را درین باره نقل کرده ام نمیشود ناگهان از اقتصاد آزاد دست برداشت بلکه قواعد اقتصادی درآینده باید بوسیله معیارهای اجتماعی تعدیل گردد - امیدوارم متفکران و افراد ذی صلاحیت درین باره راههای عملی و علمی پیشنهاد فرمایند و حتی الامکان از سخنان کلی و پاس آور بیزار باشند -

- آنچه از فرهنگ انسان گرا امید است معنای این رباعی حکیم عمر خیام نیشابوری است نه کم و نه بیش :

معنوری اگر در طلبش میکوشی	آنامه دنیا که خوری یا بوشی
تا عمر گرنامه بدان بفروشی	باقی همه رایگان نیرزد هشار